

سیاستهای امنیت ملی ایران

در سه دوره گفتمانی

سیدحسین ولی پور زرومی

مقدمه

ملاحظات امنیت ملی هر کشوری در صورتی منتج به آرامش ملی خواهد شد که اولاً از تمنیات و خواسته‌های درونی یک ملت نشأت گیرد و ثانیاً معطوف به مصالح و منافع آن ملت باشد. بی‌توجهی به این دو اصل در وهله‌ی اول از عمق استراتژیک و نگاه بلند مدت در آن ملاحظات می‌کاهد و در مرتبه‌ی بعدی می‌تواند بر سرنوشت ملی، اثرات ویران‌کننده‌ای برجای بگذارد. تجربه‌ی تاریخ سیاسی معاصر ایران به خوبی مؤید این نکته می‌باشد. مخصوصاً دولت پهلوی، با آنکه به نوعی آگاهی ملی در بستر شرایط دگرگون شده‌ی جهانی متصل بود، نتوانست خواسته‌ها و مصالح ملی را در اندیشه و استراتژی واحدی از امنیت ملی به ظهور برساند؛ برعکس با پیگیری «گفتمان تک گفتار» خویش در ملاحظات امنیتی، از یک طرف با پاسخگویی کاملاً مثبت به تقاضاهای محیطی (مخصوصاً در غالب اصل ائتلاف و اتحاد با غرب - آمریکا)، نسبت به درخواستهای درونی - ملی، بی‌توجه بود و از طرف دیگر دغدغه‌های «بقاء رژیم سیاسی» و «تحکیم منافع متحدان بیرونی» به راحتی جایگزینی مصالح و منافع ملی در اولویتهای امنیتی آن رژیم شده بود. ضعف مفرط این رژیم در برقراری رابطه مثبت میان اصالتها و ضرورتهای درونی از یک طرف و ملاحظات امنیتی از طرف دیگر باعث شده بود تا هیچگاه شاهد شکل‌گیری «استراتژی امنیت

ملی» در کشور نباشیم.^(۱) نتیجه طبیعی چنین فرایندی فرو ریختن دیوار لرزان رژیم سیاسی در نتیجه نارضایتی مردمی بود.

پیروزی انقلاب اسلامی، نویدبخش تحول در تمامی عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی،... ملت بود. در این میان موضوع «امنیت ملی» به عنوان موضوعی عام و تأثیرپذیر از تمامی فرایندهای کلان ملی، پذیرای عمیق‌ترین تحولات و تغییرات بوده است. نقطه‌ی ثقل این تحولات در فراگیر شدن گستره امنیت ملی و کشانده شدن آن به قاعده‌ی اجتماعات و روندهای ملی بود. به عبارت دیگر در گفتمان انقلاب این اصل بدیهی می‌نمود که

غلبه هژمونیک «امنیت رژیم» بر ملاحظات امنیت ملی کشور، از اعتبار اساسی خارج شده و به جای آن، «امنیت حاکم» تنها در پرتو «امنیت ملت» و «امنیت تعلقات جمعی»، دارای قداست می‌باشد. به تبع این تحول اساسی، شاهد تغییر در ارکان و ابعاد متفاوت ملاحظات امنیتی کشور در دوره‌ی جدید می‌باشیم. در واقع هم در ترتیب اصول و اهداف امنیت ملی و هم در ملاحظه مقدمات و محدودیت‌های امنیت ملی دگرگونی‌های بنیادینی انجام گرفته است. این دگرگونی‌ها در تمامی سالهای پس از انقلاب ظهور و بروز داشته‌اند. اما با گذشت زمان و طرح مسائل جدید در بطن ملاحظات جدید نیز شاهد تحولات درونی بوده‌ایم. بدین خاطر ملاحظات امنیت ملی کشور را در دوره پس از

انقلاب به ادوار گوناگون تقسیم می‌نمایند. در یک تقسیم‌بندی مشهور، با توجه به سیطره‌ی گفتمانهای حاکم، این دوره‌ها را بر سه دوره گفتمانی بسط محور، حفظ محور و رشد محور مجزا می‌سازند. به نظر نگارنده وجه تمایز هر یک از این دوره‌ها را می‌توان با توسل به ملاحظات موجود در ابعاد چهارگانه اهداف و اصول امنیت ملی، مقدمات ملی، تهدیدات و آسیب‌پذیریهای امنیت ملی و سیاستهای امنیت ملی توضیح داد. بررسی دقیق این ابعاد در هر یک از دوره‌های گفتمانی فوق‌الذکر، به خوبی اولویتهای امنیتی کشور را در زمانهای گوناگون مشخص می‌سازد.

معمولاً سیاستهای امنیت ملی هر کشوری با توجه به ابعاد سه‌گانه اهداف ملی، مقدمات ملی و تهدیدات امنیتی ترسیم و طراحی می‌گردد. چگونگی تفکر و تصور نسبت به هر یک از این ابعاد سهمی مستقیم در تدوین آن سیاستها دارند. بدین خاطر هر استراتژی امنیت ملی لزوماً برخاسته از زمینه‌های واقعی نیست بلکه بسته به نوع رژیم سیاسی و هویت ملی هر کشوری باید از تصورات ذهنی (که ممکن است غیر واقعی نیز باشند) نیز در تدوین این استراتژیها نشان گرفت. از آنجایی که «استراتژی ماهیتاً پراگماتیک و عملی است» و به قول برنارد برودای «نظریه استراتژیک نظریه اقدام است»^(۲)، میزان موفقیت کشورها در پیشبرد سیاستهای امنیت ملی خود بستگی به چگونگی رابطه میان این زمینه‌های

واقعی و تصورات ذهنی و به عبارتی دیگر چگونگی ایجاد توازن میان ابعاد سه گانه یاد شده دارد. در واقع هر چه «اصالتها و اهداف عالیه نظام» در عمل بتواند خود را با «ضرورت‌های امنیتی» همراه سازند، سردرگمی‌های احتمالی در اجرای سیاست‌های امنیت ملی مرتفع خواهد گردید. توافق لازم میان آرمانها و واقعیت‌های امنیت ملی شرط لازم برای «استقرار» و «ثبات» در سیاست‌های امنیت ملی می‌باشد. از این طریق می‌توان به عمق استراتژیک و دیدگاه بلند مدت که جزء ذات هر گونه استراتژی می‌باشد، در سیاست‌های امنیت ملی، امیدوار بود.

۱- «گفتمان انقلاب» و مبانی عملی سیاست‌های امنیت ملی

«گفتمان انقلاب یا گفتمان بسط محور» در سالهای اولیه پس از پیروزی در ملاحظات امنیت ملی کشور حاکم شد. سیاست‌های «اعلامی» و «اعمالی» «نخبگان نظام در این دوره، دارای بیشترین قرابت و همخوانی با اندیشه‌های انقلابی بوده است و در میان دوره‌های سه گانه پس از انقلاب دارای بیشترین تفاوت با دوران قبل از انقلاب می‌باشد. این دوره چنانچه با عوامل غیرارادی نظیر جنگ تحمیلی مواجه نمی‌شد می‌توانست برای مدت طولانی‌تری تداوم داشته باشد؛ همان گونه که حداقل در سطح شعارهای اعلامی و آرمانهای کلان نظام، دوران جنگ تحمیلی نیز دارای نوعی پیوستگی با سالهای آغازین انقلاب اسلامی بود. از نظر عملی می‌توان سیطره کامل گفتمان انقلاب در ملاحظات امنیت ملی کشور را در دو سال اول پیگیری نمود. در این دوره هر چند که انقلابیون مذهبی از برخی از مناصب رسمی سیاسی و مملکت داری به دور بودند ولی ملاحظات نظری و انقلابی آنها، پیش برنده اصلی در سیاست‌های ملی

سیاست‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران نیز در طول مدت گذشته منبعث از ابعاد سه گانه اهداف و اصول، مقدمات و محدودیت‌های امنیت ملی بوده‌اند. ولی سطح تأثیرگذاری هر کدام از این ابعاد در سیاست‌های امنیت ملی، با توجه به دوره‌های گوناگون، متفاوت بوده است. صرف نظر از مبانی نظری و تئوریک این سیاستها در جمهوری اسلامی ایران، با توجه به دوره‌های فوق‌الذکر، در عمل، متغیرهای مشخصی، نقشی تعیین کننده در استراتژی امنیت ملی کشور داشته‌اند. تدقیق در این قضیه زمینه ساز شناخت بیشتر در استراتژیهای به کار گرفته شده و همچنین تبیین تمایزات موجود خواهد شد. بر این اساس در این مقاله تلاش می‌شود تا ماهیت سیاست‌های گوناگون امنیت ملی همزمان با بنیانهای عملی آنها در

محسوب می‌گردید و از این جهت ملاحظات امنیت ملی کشور نیز و امداد دیدگاه‌های آنها در روندهای ملی بود. بر این اساس ملاحظات امنیتی انقلابیون برخاسته از ماهیت «انقلاب اسلامی» بود.

فضای انقلابی و ارزشهای مطروحه در آن، ملاحظات ویژه‌ای را برای انقلابیون در مسئله امنیت ملی خلق می‌نمود و در واقع برداشت جدیدی را از این مفهوم وارد عرصه سیاستگذاری می‌کرد. این برداشت نوین، کمتر با پیش فرضهای سنتی موجود و تصورات حاکم در نزد رژیم گذشته منطبق بود. بدیهی‌ترین و شایع‌ترین ویژگی حاکم بر ملاحظات امنیتی جدید، اعتبارزدایی از مفهوم «امنیت ملی» و عدم کاربست آن در سیاستگذاریها بود. در ادبیات گفتاری و نوشتاری مسئولین نظام در این دوره حتی یک بار نیز سخن از ترکیب «امنیت ملی» برای تعریف و توضیح سیاستهای ملی به میان نیامده است.

بی‌توجهی به مفهوم امنیت ملی در نزد انقلابیون از ذهنیات منفی تاریخی آنها و نیز مبانی ایدئولوژیک دینی برمی‌خاست. اثرات سوء روندهای ملی‌گرایی در جهان اسلام بر وحدت مسلمانان و بهره‌برداری بیگانگان از این روندها، باعث بدبینی انقلابیون نسبت به مفاهیمی می‌شد که دارای بار «ملی» و «ملیت» بودند. بدین خاطر بود که تأکید بر «ملت» حتی تقابل با اسلام را معنی می‌داد. امام خمینی (ره) دقیقاً به همین نکته اشاره می‌کند: «آنهایی که می‌گویند ما ملیت را به جای ترکیب «امنیت ملی»، مفهوم «امنیت امت» و یا «امنیت مکتب»، تعریف‌گر ملاحظات انقلابیون در سیاستگذاریهای نظام در این دوره بود. در طرح اهداف عالی‌ی امنیت نظام، مسئله امنیت امت و امنیت مکتب، دارای نقش انحصاری می‌باشد. ویژگی آرمانی‌اندیشی در نزد انقلابیون باعث شده بود تا آنها ضرورت‌های نظام را تقریباً حل شده تلقی نمایند و به جای آن در پی تحقق اصالت‌های آن برآیند. «اصالتها» نیز با گذر از ابعاد فیزیکی نظیر امنیت سرزمینی و تمامیت ارضی، به سمت ایجاد حاکمیت و

بسط ارزشهای اسلامی تحول پیدا کرده بود. در پرتو تحولات روحی و روانی موجود حتی ضرورت‌هایی نظیر حفظ انقلاب اسلامی و حفظ استقلال نظام، با ملاحظات ایدئولوژیک همراه بود. بسط ارزشهای اسلامی تنها در مرزهای درونی کفایت نمی‌نمود، بلکه با عبور از مرزهای مصنوعی موجود، تمامی جهان اسلام و حتی تمامی جهان را در بر می‌گرفت. غنی‌سازی محیط پیرامونی به همراه حاکم نمودن ارزشهای اسلامی در داخل، محور ملاحظات آرمانی انقلابیون را تشکیل می‌داد. این ملاحظات ایدئولوژیک بر چگونگی نگرش انقلابیون نسبت به مسئله مقدورات ملی نیز ساری و جاری بود.

در پرتو تحولات ایجاد شده، نقش ابعاد سخت‌افزاری قدرت ملی در نزد انقلابیون به شدت کاسته شد. مخصوصاً مخالفت تامه انقلاب با «نظامی‌گری» باعث شده بود تا ابعاد نظامی قدرت نه تنها از جایگاه پایینی در ملاحظات ملی برخوردار شوند بلکه تحولات محسوسی نسبت به کاهش بار نظامی در کشور ایجاد گردد. براین اساس بود که کم کردن تعداد

نیروهای مسلح و لغو بسیاری از قراردادهای تسلیحاتی با خارج در دستور کار انقلابیون قرار گرفت. برعکس، عوامل قدرت به شدت دارای بار معنوی و ایدئولوژیک گردید. اندیشه اسلام شیعی و نقش معنوی مدیریت انقلابی در کنار «مردمان در صحنه» از ارکان مقدورات ملی در این دوره محسوب می‌گردید. جالب این جاست

که حتی عوامل قدرت‌زایی نظیر «نفث» نیز به صورت ابزارهای ایدئولوژیک مورد نظر قرار گرفته بود. اما در سطح تهدیدات و آسیب‌پذیریها، ملاحظات واقعی تری بر اندیشه‌های انقلابیون حاکم بود. در این سطح ضمن اینکه مرزهای تهدید از درونی‌ترین سطوح داخلی تا بیرونی‌ترین سطوح خارجی گسترده بود، ولی به جهت درگیریهای مداوم و روزمره انقلابیون با عوامل محسوس تهدیدزا، ملاحظات عملی آنها نیز در پرتو شرایط موجود شکل‌گیری می‌شد. انقلابیون هر چند که تلاش داشتند تا در اندک زمانی به ایده‌آلهای خود در فرایندهای کلان برسند ولی در عمل مجبور به پاسخگویی و دفع تهدیدات موجود بودند. تعارضات ذاتی انقلابیون مذهبی با بسیاری از عوامل درونی و بیرونی و اتخاذ مواضع کاملاً ایدئولوژیک باعث شده بود تا دامنه‌ی تهدیدات در برابر آسیب‌پذیریهای امنیتی بسیار گسترده‌تر باشد. در واقع «امنیت شیشه‌ای» نظام در این دوره باعث می‌گردید تا انقلابیون هرگونه تهدیدی را به منزله‌ی «عوامل برانداز» تصور نمایند.

شرایط خاص انقلابی موجب شده بود تا هیچ کدام از ابعاد سه‌گانه فوق‌الذکر (اهداف و اصول، مقدورات و تهدیدات) به خوبی تعریف نگردند و در واقع کلی‌گویی و کلی‌نگری، جزء ویژگی اساسی ذهنیت و اعمال رهبران انقلاب در برخورد با این ابعاد باشد. خصلت آرمانگرایی در گفتمان انقلابی و تعارضات این خصلت با

واقعتهای موجود، محدودیتهای فراوانی را برای طرح «استراتژی امنیت ملی» خلق می نمود. به گونه ای که حتی می توان گفت در این دوره ما با پیگیری «استراتژی امنیت ملی» از سوی جمهوری اسلامی مواجه نیستیم. طرح اهداف کلان و آرمانی بدون توجه به پیش زمینه های اجرایی آنها و نیز عدم توجه و برخورد علمی با مقدرات و موانع موجود، بالطبع خودسیاستهای ابن الوقتی فراوانی را موجب می شد که شاید نتوانیم نام «استراتژی» بر آنها بنهیم، این سیاستها هر چند که برگرفته از آرمانهای اصیل نظام بودند ولی با بی توجهی به روشهای اجرایی و ابزارهای لازم، نمی توانستند انتظارات آرمانی انقلاب را که در ذات خود بر «تداوم» و «ثبات»

می اندیشید، برآورده سازند. مقتضیات انقلابی (معطوف به بقاء سیستم سیاسی جدید) ایجاب می نمود تا بسیاری از سیاستهای اعمالی، تنها بر مبنای روندهای حل المسائل و با دیدگاه کوتاه مدت طراحی گردند. البته نباید این مسئله را نادیده بگیریم که روح جمعی نهفته در پیگیری این سیاستها برگرفته از اهداف عالی و استراتژیک نظام انقلابی بود، با این حال دستیابی به این اهداف کلان، تنها از طریق گذار از هدفهای واسط و کوتاه مدت امکان پذیر می نمود.

غلبه رفتارهای تاکتیکی و اهداف کوتاه مدت در نزد انقلابیون متأثر از شخصیت رفتاری نیروهای انقلابی نیز بود. با توجه به پایگاههای اجتماعی و انقلابی افراد درگیر در فضای موجود،

پیروی از منشهای عاطفی و احساسی بر رفتار انقلابیون غلبه ی آشکاری داشت و برعکس انتظار تبعیت از الگوهای روشمند و عقلایی چندان واقعی به نظر نمی رسید. انقلابیون در مسند مؤسسانی قرار گرفته بودند که به تبع رفتارهای انقلابی در جهت نفی کامل نظام پیشین، بدون آنکه تجربه و دانشی کافی از مملکت داری آموخته باشند، مجبور بودند نظامی کاملاً نوین ایجاد نمایند. در چنین شرایطی، انتظار اتخاذ سیاستهای استراتژیک و بلند مدت از نیروهای جدید، یک انتظار بالایی بود، آنها مجبور بودند تا تنها با اتخاذ روندهای «سعی و خطا» به فتح تدریجی اهداف و دفع گام به گام تهدیدات بپردازند.

به رغم ناکامی در برقراری ارتباطی متوازن میان ابعاد سه گانه اهداف، مقدرات و محدودیتهای در ترسیم سیاستهای ملی باید گفت که در این دوره شاهد تأثیرپذیری این سیاستها از هر سه بعد یاد شده می باشیم. روح حاکم در سیاستهای ایجابی پیرو اهداف آرمانی نظام و در سیاستهای سلبی پیرو تهدیدات و آسیب پذیریهای موجود بود. ابزارهای اجرای این دو سطح از سیاستها همان مقدراتی بود که در وهله ی اول تابع قدرت انقلابی و معنوی موجود در نزد طرفداران انقلاب، بود. با این حال در عمل میزان تأثیرگذاری هریک از ابعاد سه گانه بر سیاستهای امنیت ملی به یک اندازه نبوده است. اهداف آرمانی در صورتی امکان تحقق داشتند که

پیش‌زمینه‌های منفی موجود برطرف می‌شد. این پیش‌زمینه‌ها در کوتاه مدت عمده‌ی مشغولیت‌های ذهنی و رفتاری انقلابیون را به خود جلب می‌نمود. از سوی دیگر بدیل‌های جانشین، هر چند که در تئوری وجود داشتند، ولی برای عملیاتی شدن در ابتدای راه قرار داشتند. حتی برای ارائه این بدیل‌ها تنها در داخل امکان عملی شدن وجود داشت.

غلبه هژمونی انقلاب در داخل پیگیری ایده‌آل‌های انقلاب را میسر می‌ساخت ولی این مسئله در بیرون با موانع جدی مواجه بود. به‌رغم تمایل شدید انقلابیون در براندازی نظم ناعادلانه بیرونی و دراندازی نظمی جدید در

محیط پیرامونی، این مسئله با واقعیت‌هایی غیرقابل نفوذ مواجه بود. بدین خاطر بود که علی‌رغم پیگیری الگوی اصلاح محیطی در اندیشه انقلابیون برای جغرافیای بیرونی، در عمل آنها بیشتر از وجه سلبی استراتژی امنیت ملی بهره گرفته‌اند. از این منظر انقلابیون با آنکه در پی صدور انقلاب بوده‌اند و نیز با گروه‌های متعدد مردمی ارتباط برقرار ساخته‌اند، ولی این روندها در مقابله با سیاست‌هایی نظیر قطع ارتباط و یا کاهش معنی‌دار روابط با بسیاری از دولتهای بیرونی، ناچیز می‌نمود. تفسیر بسیط انقلابیون از وسعت بالای مرزهای تهدید در بیرون از مرزها باعث می‌شد تا تمامی روابط گذشته کشور با کشورها، سازمانها و اتحاد‌های بین‌المللی دچار تعریف مجدد گردند. بر این اساس علی‌رغم

استمرار روح اهداف ایجابی انقلاب در سیاست‌های بیرونی، شاهد عملیاتی شدن ابعاد سلبی این سیاست‌ها در مجموعه ملاحظات امنیت ملی کشور می‌باشیم. این مسئله به نوع توجه انقلابیون به مقدرات ملی نیز مربوط بود. نگاه نرم‌افزارانه به مقدرات ملی و وجه درون‌گرایانه‌ی آن مانع پیشبرد کامل سیاست‌های امنیتی کشور در بیرون از مرزها می‌شد. در این دوره به شدت نسبت به ابعاد سنتی و تأثیرگذار مقدرات ملی نظیر ژئوپلیتیک، دیپلماسی، ... احساس بی‌نیازی می‌شد. این درحالی بود که رمز توفیق در سیاست‌های بیرونی و کسب جایگاه واقعی در بهره‌گیری از این ابزارها نهفته بود.

گفتنی است این ابزارها در پرتو نگاه بدبینانه نظام انقلابی نسبت به ساختار موجود بین‌المللی به شدت رنگ باخته بود. تحت چنین شرایطی، خود به خود، یکی از ابعاد اساسی ملاحظات امنیتی کشور در سیاست‌های بیرونی از گردونه‌ی بازیگری خارج شده بود. با فقدان این بعد و عدم کارآمدی لازم در تحقق اهداف مطروحه، به صورت طبیعی دامنه‌ی تأثیرگذاری تهدیدات در سیاست‌های بیرونی نظام گسترش پیدا کرده بود. در مجموع می‌توان عمده روندهای موجود را در این دوره در سطوح داخلی و خارجی تابع اصل تهدید تلقی نمود. هدف‌های مطروحه در فلسفه انقلاب مستلزم تحولات نرم‌افزاری گسترده‌ای بود که نیازمند زمانی طولانی بود. بدین خاطر حتی سیاست‌هایی که به منظور تحقق

این اهداف پیگیری شده بود با توجه به کوتاهی زمان این دوره، حداکثر در مرحله تحولات صوری و فیزیکی مدنظر انقلابیون بود. انقلابیون در تلاش بودند تا در پرتو ایجاد نهادهای انقلابی جدید و کسب ساختارهای موجود بتوانند به تدریج اهداف آرمانی خود را تحقق ببخشند. اما این تلاشها در عمل مواجه با محدودیتهایی می شد که نیازمند برطرف سازی بودند. بدین خاطر با توجه به جنبه عملگرایی هرگونه سیاست و استراتژی، خصلت «تهدید محوری»، ویژگی غالب در سیاستهای امنیت ملی این دوران می باشد.

به طور کلی، اسلامی کردن امور، مقابله با وضعیت موجود، فعال بودن، آرمانگرایی، اتخاذ

شیوه های انقلابی در کنار روشهای گام به گام، پیوستگی میان دولت گرایی و مردم گرایی و نهایتاً تکلیف محور بودن امور از ویژگیهایی بود که بر روح کلی سیاستهای این دوره غلبه داشت. از سوی دیگر ماهیت بسیط نگر انقلاب باعث می شد تا انقلابیون در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی و نیز ابعاد بیرونی، سیاستهای مشخص و مشهودی را در پیش بگیرند. در سطح سیاسی دفع تدریجی مخالفان و تسلط بر ساختارها و تحکیم مواضع، ایجاد نهادهای انقلابی، اتخاذ سیاست تعهدگرایی و پالایش نهادها و نقش پذیر نمودن گسترده روحانیت در سیاست، از سیاستهای عمده انقلابیون بود. دولتی کردن اقتصاد و

مصادره اموال، تمرکز بر توسعه روستاها و استفاده از نفت به عنوان ابزاری ایدئولوژیک در زمره سیاستهای اقتصادی انقلابیون قرار داشت. ترویج فرهنگ اسلامی - انقلابی در بدنه نظام و جامعه، پیگیری انقلاب فرهنگی در آموزش و پالایش فرهنگی در بخشهای گوناگون اجتماعی مهم ترین دغدغه انقلابیون در پیگیری سیاستهای فرهنگی و اجتماعی بود. تحول ارتش شاهنشاهی به ارتش مکتبی و تأسیس نهادهای تأمینی جدید مهم ترین اقدامات انقلابیون در ابعاد نظامی بود. در سطح بیرونی نیز پیگیری سیاست صدور انقلاب در جهان اسلام و سیاست نه شرقی - نه غربی در روابط جهانی مهم ترین فعالیت انقلابیون را تشکیل می داد.

۲- «گفتمان جنگ» و مبانی عملی سیاستهای امنیت ملی

در شرایطی که بسیاری از مفاهیم در شرایط جدید انقلابی در حال تعریف شدن بودند و ظهور و بروز ماهیت واقعی انقلاب هنوز به اتمام نرسیده بود، جنگ تحمیلی آغاز شد. واقعیت آن است که نیروهای سیاسی موجود هنوز در بسیاری از حوزه ها به توافق اساسی نرسیده بودند و دگرگونیهای سیاسی قابلیت بسط بیشتری داشت. به همین دلیل است که حتی چند ماهی پس از آغاز جنگ، هنوز جامعه دارای مسائلی است که چندان با جوامع درگیر جنگ همخوانی ندارد. توجه به تحولات یک ساله اول

جنگ نشان می‌دهد که هنوز جنگ به عنوان یک مسئله محوری که توانسته باشد جایگزین تمامی اختلافات و درگیریهای موجود گردد، در نزد گروهها و جریانات سیاسی در نیامده است. در واقع در این دوران حتی خود «جنگ» به عنوان یکی از ابزارهای مورد استفاده در فرایندهای سیاسی برای برخی از گروهها، مورد نظر بوده است با این وجود، تحولات جنگی نقش بسزایی در تکمیل پیروزیهای سیاسی نیروهای انقلابی بر گروههای رقیب و گسترش حاکمیت انقلابی داشت.

از نظر زمانی می‌توان غلبه گفتمان جنگ یا گفتمان حفظ محور را پس از سپری شدن تابستان سخت ۱۳۶۰ برای نیروهای انقلابی بر ملاحظات امنیت ملی کشور دانست. از این زمان به بعد جنگ و مسائل مربوط به آن، به عنوان موضوع اصلی امنیت ملی کشور مورد توجه جامعه انقلابی و نخبگان حاکم قرار می‌گیرد. جنگ به عنوان یک عامل مؤثر نقش بسزایی در حل و فصل موضوعات وسیع امنیتی نظام داشت. از یک سو بسیاری از تهدیدات و آسیبهای امنیتی در پرتو فشارهای ناشی از جنگ به صورت موقت از گردونه معضلات امنیتی خارج شدند و از سوی دیگر برخی از اهداف عالیه‌ی نظام که در گفتمان بسط محور مورد توجه نیروهای انقلابی بود، به مرحله عمل نزدیک شده بود؛ رفع اختلافات گذشته و دستیابی به یکدستگی سیاسی در میان نیروهای حاکم باعث شده بود تا به چنین احساسی دست یابند. همچنین اجبارهای ناشی از جنگ باعث شد تا بسیاری از اهداف امنیتی گذشته از ضرورتهای اولیه خارج گردند و جنگ به تنهایی در رأس امور امنیتی کشور قرار گیرد. به همین دلیل وجه تمایز اساسی این دوره با دوره گفتمانی بسط محور، محدود بودن دایره معضلات امنیتی نظام در یک عامل اساسی یعنی جنگ بوده است.

در برابر وجه تمایز فوق، شباهتهای فراوانی میان این دو دوره وجود داشت. روح انقلابی جامعه در تمامی دهه‌ی اول انقلاب اسلامی، بر کشور حاکم بود. در تمامی سالهای این دوران شاهد تداوم خصلتهای ایدئولوژیک بر منش و فرهنگ سیاسی انقلابیون می‌باشیم. می‌توان گفت، جنگ حتی بر این ویژگی تأثیر فزاینده‌ای داشت. نیروهای درگیر سیاسی با کمترین اختلاف نظر در زمینه ایدئولوژیک کردن جنگ به انجام وظایف خویش و بسیج مردمی مشغول بودند. احساسات مذهبی مردم در برابر بی‌رحمی‌ها و عملکردهای منفی نیروهای دشمن و جامعه بین‌المللی، به شدت شعله‌ور شده بود. این احساسات همراه با رهبری فرهمندان و ایدئولوژیک امام «ره»، نقشی بی‌بدیل در کارآیی جنگی رزمندگان ایفا می‌نمود. البته حاکم بودن خصلت ایدئولوژیک بر ملاحظات امنیتی نظام باعث نمی‌شود تا جایگاه بالای «واقعتهای جنگی» در این ملاحظات مورد

سؤال قرار گیرند. جنگ به خودی خود به عنوان یک تهدید عینی باعث اهمیت اصول «واقع بینی» در نزد نخبگان سیاسی شده بود. البته این مسئله نیز دارای فراز و فرود نسبی بود. در مقاطعی از جنگ و با کسب برخی پیروزیهای جنگی شاهد پیدایش برخی تصورات آرمانی در نزد نیروهای انقلابی بودیم که بر طبق آن قدرت تأثیرگذاری و احتمال پیشرفت سیاستهای ملی تا حدودی از مرزهای واقعی بالاتر تصور می شد. این مسئله باعث می گردد تا برخی از تحلیل گران، از «چرخه آرمانگرایی - واقع گرایی» در طول جنگ صحبت به میان آورند. بر این اساس پروفیسور رضائی نیز سیاستهای کلان نظام را در طول دهه اول بر اساس «آرمان گرایی واقع بینانه» تحلیل می نماید.^(۵)

سیاستهای امنیت ملی نظام نیز در پرتو حاکمیت شرایط جنگی متحول گردید. محدودیتهای جنگی باعث شده بود تا به نسبت دوره ی پیشین توازن لازم میان ابعاد سه گانه اهداف، مقدرات و تهدیدات امنیت ملی در ترسیم سیاستهای امنیت ملی برقرار شود. طبیعی بود که هر سه بعد یاد شده معطوف به شرایط جنگی باشند. در سطح اهداف امنیت ملی، جنگ باعث شد تا امنیت فیزیکی و تمامیت ارضی کشور در رأس قرار گیرد. نقطه عطف در این مسئله این بود که برخلاف گذشته که ترکیب امنیت ملی از اعتبار ذاتی برخوردار نبود، این بار «امنیت مرزهای ملی» به عنوان مرکز ثقل اهداف

امنیتی نظام مورد توجه قرار گرفت. در طول جنگ مسئله نجات میهن کاملاً با علایق ملی و مذهبی مردم در آمیخته شد. تحت شرایط جنگی، فوریت «امنیت امت» در گفتمان انقلاب مورد چالش قرار گرفت و بر ضرورت «امنیت مکتب» صحنه گذاشته شد. تحت محدودیتهای جنگی «امنیت مملکت» در ادغام با «امنیت هویت اسلامی» در مفهومی به نام «امنیت نظام» مورد توجه جامعه ی انقلابی قرار گرفت. بدین ترتیب ادغام آرمان نظام در «حفظ اسلام» با ضروریتهای عینی کشور یعنی «بقاء چارچوبهای فیزیکی»، ترکیب نوینی از امنیت ملی را پدید آورد.

پیوند میان «اسلام» با «مملکت اسلامی» در ادبیات سیاسی انقلابیون در این دوره یک پیوند تامه ای بود و دفاع از جمهوری اسلامی در جمیع ابعاد به معنای دفاع از اسلام تعبیر می شد. امام این مفهوم را چنین مطرح می کنند: «الان جمهوری اسلامی یعنی اسلام و این امانتی است بزرگ که باید از آن حفاظت کنید».^(۶) ایشان در تشریح دوطرف درگیر در جنگ می گوید: «الان اسلام به تمامه در مقابل کفر واقع شده است».^(۷) بدین ترتیب مسئله «حفظ نظام» با این ابعاد، به عنوان هدف اساسی در گفتمان حفظ محور مطرح می شود. این مسئله به تنهایی در رأس قرار می گیرد و سایر ابعاد ملی با توجه به سطح تأثیرگذاری و یا تأثیرپذیری از این عمل به ترتیب مورد اهمیت قرار می گیرند.

اصل حفظ نظام، به عنوان هدف اولیه امنیت

ملی در این دوره در قالب تئوری «ام القری» بسط و تعریف مفهومی یافت. این تئوری که در سالهای میانی جنگ تبیین شد، نشان می دهد که برای حفظ «ام القری» (ایران اسلامی) نسبت به منافع کل بلاد اسلامی نوعی اولویت قائل است؛ در عین حال که کاملاً با مضامین ایدئولوژیک عجین شده است. به تعبیر محمد جواد لاریجانی «لب مطلب در تئوری ام القری این است که اگر کشوری در میان بلاد اسلام ام القری و دارالاسلام شد، به نحوی که شکست یا پیروزی آن شکست و پیروزی کل اسلام به حساب بیاید، در آن صورت حفظ ام القری بر هر امری دیگر ترجیح می یابد و حتی در صورت لزوم احکام اولیه را تعطیل می نماییم و قس علی هذا»^(۸)

جنگ تحمیلی در عین حال که از گستردگی اهداف اولیه امنیت ملی کاست و آن را در محور حفظ نظام و موجودیت کشور محدود ساخت، بر دامنه‌ی منابع قدرت ملی افزود. دفع تهدیدات مستقیم بیرونی مستلزم بهره‌مندی از تمامی ابزارهای ملی و من جمله ابزارهای عینی قدرت بود. برخلاف دوره قبل، صرفاً مجهز بودن به توانمندیهای معنوی و نامحسوس نمی توانست حفاظت فیزیکی کشور را به ارمغان آورد. بر این اساس در کنار توانمندیهای معنوی و ایدئولوژیک نظام، نقش سخت افزارهای قدرت ملی مجدداً مورد تأکید قرار گرفت. لزوم توجه به عوامل محسوس قدرت ملی مخصوصاً بعد از دفع تجاوز و رسیدن به مرزهای ملی روشن تر شد.

تا زمانی که دشمن در درون مرزهای کشور قرار داشت، بهره‌مندی از عناصر معنوی در رفع اشغال دشمن، اصلی‌ترین عامل پیروزی رزمندگان اسلام محسوب می گردید. ولی با برخورد رزمندگان به استحکامات دفاعی در خاک دشمن، عملاً اهمیت جایگاه بالای توانمندیهای نظامی برای طرف ایرانی کاملاً احساس می شد. در بیشتر سالهای جنگی، یکی از اهداف نیروهای ایرانی کسب یک هدف استراتژیک مهم در خاک عراق برای فیصله دادن به جنگ بود^(۹) ولی این هدف هیچگاه به صورت کامل عملی نگردید. ضعف نسبی نیروهای ایرانی در ابعاد نظامی‌گری که در پی فرسایشی شدن جنگ افزایش می یافت، عامل اصلی این ناکامی محسوب می گردید. در کنار ابعاد نظامی، عناصری نظیر کمیّت جمعیت و جغرافیای مناسب و وسعت سرزمینی به عنوان عوامل عینی قدرت مورد توجه فرماندهان جنگی بود. طبیعتاً به مسئله اقتصاد و درآمدهای نفتی نیز از منظر پشتیبانی جنگی نگریسته می شد. این عوامل محسوس در کنار ابعاد معنوی نظیر مدیریت فرماندهانه امام، وحدت و انسجام ملی، روحیه ارزشی و انقلابی مردم و رزمندگان، مجموعه ملاحظات کشور را در زمینه قدرت ملی نظام تشکیل می داد.

مقدورات فوق در خدمت مقابله با تهدیدی قرار گرفته بود که موقتاً به تنهایی جایگزین تمامی دغدغه‌ها و نگرانیهای کشور گردیده بود. نیت

مهار آسیبهای جنگی و توانایی حفظ و بقاء، به تنهایی در رأس امور امنیت ملی کشور قرار گرفته و موقتاً مسائل مهم دیگر در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم از گردونه ضروریتهای اولیه امنیتی خارج شدند. توجه به این حوزه‌ها بیشتر با توجه به پشتیبانیهای مورد نیاز برای شرایط جنگی بود.

تصادم شرایط برانداز بیرونی در برخورد با فضای انقلابی موجود باعث بروز رفتارهای پارادوکسیکال نیز شده بود. به این معنی که از یک سو وجود عقبه‌ی انقلابی در شرایط جنگی باعث استمرار و حتی رشد تصورات ایدئولوژیک در سیاستهای امنیت ملی می‌شد. البته این رویکرد بر کیفیت توانمندیهای ملی، کاملاً اثرات مثبتی می‌گذاشت. از سوی دیگر به رغم اتخاذ رویکردهای ایدئولوژیک، ضرورت‌های ناشی از

جنگ و محدودیتهای موجود باعث می‌شد تا جنبه‌هایی از عمل‌گرایی بر سیاستهای اعمالی حاکم گردد. این مسئله مخصوصاً در زمینه تأمین ابزارهای لازم برای دفاع از بقاء سرزمینی کاملاً مشهود بود. بر این اساس در کلام آخر می‌توان گفت که «منافع ملی نظام» راهنمای سیاستهای ملی بوده است. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ کاملاً نشان داد که به رغم طرح شعارهای آرمانی در جنگ، مسئولین نظام، نهایتاً با توجه به محدودیتهای موجود، خط قرمز سیاستهای خود را در محدوده‌ی «منافع ملی و مصلحت نظام» تعریف کردند. البته در ظاهر غلبه این مسئله بر تحولات

خصمانه صدام از جداسازی خوزستان و تصرف منطقه اروند رود تا تسخیر مرکزیت کشور و از میان بردن نظام انقلابی گسترده بود. از نظر عملی صدام توانسته بود حداقل در منطقه خوزستان، در اوایل جنگ مرزهای ایده آل خود و واقعیهای موجود را به یکدیگر نزدیک نماید و گستره وسیع و با ارزشی از کشور را جدا سازد. با گسترش مقاومت‌های جنگی نیروهای ایرانی و شروع آزادسازیهای گسترده مناطق اشغالی، کم‌دلهره‌های اولیه در زمینه براندازی بیرونی کاهش یافت. ولی با فرسایشی شدن جنگ و همچنین یقین نسبت به پشتیبانیهای خارجی دشمن، همچنان تهدیدات جنگی در اولویت قرار داشتند. در ماه‌های پایانی جنگ مجدداً ملاحظات اولیه جنگی راجع به اشغال سرزمینی توسط دشمن پدیدار شد.

با توجه به این تحولات در سطوح سه‌گانه اهداف، مقدمات و تهدیدات امنیتی، باید گفت که جنگ و فشارهای ناشی از آن به تدریج گفتمان نوینی را در عرصه سیاستهای ملی به ارمغان آورد. در این گفتمان ضمن دل‌بستگی شدید به آرمانهای مطروحه در انقلاب، از دایره بسط محوری سیاستها به شدت کاسته شد. در واقع برخلاف دوره‌ی پیشین که این سیاستها تمامی حوزه‌های داخلی و خارجی کشور را در برمی‌گرفت، در دوره جدید سیاستگذارها در تمامی این حوزه‌ها معطوف به پیشبرد شرایط جنگی شد. بر این اساس توجه به روشهای

این دوران چندان «پررنگ» و «مشهود» نبود. تهدیدات بیرونی قرار گرفته بود. مخصوصاً زمانی که رزمندگان اسلام به پیروزیهایی می‌رسیدند، نوع شعارها و گفتارهای داخلی نیز کاملاً دارای خصلتهای آرمانگرایانه می‌شد.

طبیعی است در شرایط جنگی میزان و گستره تهدید نقش تعیین‌کننده را در سیاستهای امنیت ملی داشته باشد. بر این اساس باید استراتژیهای امنیتی این دوره را نیز هر چه بیشتر بر مبنای «محوریت تهدید» مورد توجه قرار داد. البته گذشت زمانی و فراغت از دغدغه‌های اولیه ثبات و استقرار و نیز شناخت بیشتر و واقعی‌تر نسبت به وضعیت مملکت‌داری باعث شده بود تا اندکی توازن میان سطوح سه‌گانه اهداف، مقدمات و تهدیدات در سیاستهای امنیت ملی برقرار شود. ولی ماهیت سنگین شرایط جنگی باعث شد تا به اجبار این توازن بیشتر مورد توجه قرار گیرد؛ هر چند که در عمل با توجه به محدودیتهای موجود امکان تحقق توازن مثبت میان سطوح سه‌گانه وجود نداشت. در هر حال تحت شرایط جنگی هم مهم‌ترین هدف امنیت ملی (حفظ موجودیت کشور) و هم مجموعه‌ی مقدمات و توانمندیهای موجود معطوف به مقابله با تهدید برانداز بیرونی بود. لذا با توجه به محدود بودن دایره اهداف امنیت ملی و وابستگی تامه مقدمات برای دستیابی به آن هدف، سیاستگذارهای امنیت ملی نیز به طور کامل در خدمت شرایط جنگی و مقابله با

تهدیدات بیرونی قرار گرفته بود. در سطح داخلی قرارداد جنگ در رأس امور، دایرمدار سیاستهای ملی بود. برخلاف دوره پیشین که تلاش می‌شد تا در تمامی سطوح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی سیاستهای ویژه‌ای را برای سر و سامان بخشی به این سطوح در راستای اهداف عالی انقلاب در پیش بگیرند، در دوره جنگ سعی می‌شد تا حتی توجه به سطوح مختلف نیز معطوف به پیشبرد شرایط جنگی و پشتیبانیهای ضروری باشد. به عنوان مثال به دلیل شرایط جنگی بود که آگاهانه تلاش می‌شد تا کمترین خللی به وحدت سیاسی وارد شود. در کنار یکدستگی سیاسی، بیشترین تلاش برای بهره‌گیری از توانمندیهای ارزشی و فرهنگی موجود برای پشتیبانی جنگی معطوف می‌شد. در سطح بیرونی نیز از یک سو تلاش می‌شد تا منابع تأمین تسلیحاتی کشور گسترده شود، از سوی دیگر با پذیرش نوعی عملگرایی در سیاست خارجی، روابط ویژه‌ای با برخی از دولتها برقرار گردد. پذیرش مشروعیت روابط دولت - دولت و نیز حضور فعالانه در مجامع بین‌المللی (به رغم حفظ شخصیت اعتراضی) از نمونه‌های رفتاری این رویکرد در سیاست خارجی بود.

در مجموع جنگ ثابت نمود که جامعه‌ی ایرانی دارای ظرفیت بسیاری برای دستیابی به وحدت سیاسی و بسیج مردمی در مواجهه با تهدیدات برانداز بیرونی است. از این رو مسئله

جنگ و تهدیدات ناشی از آن ضمن شکل دادن مبانی اهداف امنیت ملی کشور، با بسیج کردن توانمندیهای موجود، به طور کامل سیاستهای امنیت ملی کشور را مورد تأثیر قرار داده بود.

۳ - «گفتمان توسعه» و مبانی عملی سیاستهای امنیت ملی

پایان جنگ به معنای آغاز دوره‌ای نوین در ملاحظات امنیت ملی کشور بود. جنگ از دامنه‌ی آرمانهای نظام در بیرون از مرزهای ملی کاسته بود و به تبع آن ملاحظات ملی را در حواشی مرزهای ملی متمرکز ساخته بود، ولی پایان آن و شروع تحولات اساسی در کشور مرکز ثقل سیاستهای ملی را به درون مرزهای ملی سوق داد. عواملی نظیر رحلت امام (ره)، اصلاح قانون اساسی، حذف نخست وزیر و تجمیع قدرت اجرایی در نهاد ریاست جمهوری، مشکلات بازسازی جنگ، تحولات منطقه‌ای و

بین‌المللی... مجموعه عواملی بوده‌اند که بر ملاحظات امنیت ملی کشور در دوره‌ی جدید تأثیرگذار بوده‌اند.

برخی از تحلیل‌گران در تحلیل ملاحظات امنیت ملی کشور در دهه‌ی دوم انقلاب قائل به تفکیک میان زمان مسئولیت آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خاتمی می‌باشند. بر این اساس تلاش می‌شود تا رویکرد دولت هاشمی را نسبت به موضوع امنیت ملی بر مبنای گفتمان سنتی و رویکرد دولت خاتمی را بر مبنای

گفتمان نوین امنیتی تحلیل نمایند.^(۱۰) با این حال می‌توان نگرش هر دو دولت یاد شده را بر مبنای اولویت رشد و توانمندی ملی تحلیل نمود. در دیدگاه هاشمی این رشد و توسعه، بیشتر بار اقتصادی داشت و در دولت خاتمی مبتنی بر توسعه فرهنگی و سیاسی می‌باشد. به عنوان دو تحول بارز در دوران جدید به نسبت دوره‌های قبل، اولاً از سطح تأثیرگذاری ایستارهای ایدئولوژیک در ملاحظات امنیت ملی کاسته شد و به تبع آن جایگاه «منافع ملی» در رأس قرار گرفت. ثانیاً اهمیت ملاحظات بیرونی به نفع ملاحظات درونی دچار تحول گردید. در واقع در تعیین سیاستهای ملی، بیش از هر چیز منویات درونی مدنظر قرار می‌گیرد. در این دوره به نسبت زمان جنگ از ملاحظات سخت‌افزاری امنیت کاسته شد و به جای آن شاهد غلبه ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی در ملاحظات کلان ملی می‌باشیم.

در این جا نیز سؤال این است که با گذشت یک دهه از انقلاب اسلامی، رابطه میان ابعاد چهارگانه اهداف امنیتی، مقدمات ملی، تهدیدات و آسیب‌پذیریها و نهایتاً سیاستهای امنیت ملی چگونه بوده است. در واقع باید به این سؤال پرداخت که در سیاستهای امنیت ملی کشور، ابعاد سه‌گانه اول، چه تأثیری داشته‌اند. به صورت طبیعی هر سیاست امنیت ملی باید پاسخگوی هر سه بعد یاد شده باشد. طبق معمول برای پاسخ به این سؤال، فهم تحلیلی از این سه

بعد ضروری است.

در سطح اهداف امنیت ملی برای هر دو دولت یاد شده، تحکیم توانمندیهای ملی در رأس قرار داشت. برای آنها هستی ام القرائنه تنها باید در برابر تهدیدات امنیتی حفظ و صیانت شود، بلکه باید آنقدر تقویت و توانمند گردد تا به خودی خود قابلیت الگوپذیری برای دیگران پیدا نماید. بر این اساس دولت هاشمی، توانمندی ملی را در «بازسازی و توسعه اقتصادی» تعریف می نمود و دولت خاتمی بیش از هر چیز بر «توسعه سیاسی و فرهنگی» تأکید دارد. در این دوره در سطح قدرت ملی نیز شاهد تحول و جابجاییهایی در عناصر متشکله آن به نسبت گذشته هستیم. محور پتانسیلهای قدرت ملی درونی و ملی تعریف می شوند. ابزارهای قدرت ملی به نسبت دوره اول، عینی تر تعریف می شوند. مخصوصاً برای دستیابی به هدفهای ایجابی نظیر رشد و توسعه اقتصادی، تمسک به عناصر قدرت زای معنوی به تنهایی پاسخگوی نیازهای موجود تلقی نمی شوند. البته با جدی تر شدن تهدیدات بیرونی میزان تأکید بر عناصری نظیر «وحدت ملی» بیشتر می شود. به نظر می رسد در نزد دولت هاشمی توجه به عناصر مادی تر برای رسیدن به رشد اقتصادی محسوس تر بود و برعکس در دولت خاتمی به عوامل معنوی و فرهنگی نظیر هویت ملی توجه بیشتری می شود. ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی و فرهنگی کشور از یک سو و نفت و درآمدهای آن، دو عنصر شاخصی هستند که در دوره جدید نقش بسزایی در ترکیب ابزارهای قدرت ملی ایفاء می نمایند. مخصوصاً مسئله نفت فی نفسه به عنوان اساس رشد و توسعه اقتصادی کشور و جدای از بهره گیریهای سیاسی و ایدئولوژیک، مورد نظر قرار می گیرد. برخلاف دو حوزه فوق، حوزه تهدیدات و آسیب پذیریهای ملی در گفتمان توسعه بسیار بسیط و گسترده بوده است. در این بعد، گفتمان جدید با گفتمان حفظ محور تفاوت دارد ولی با گفتمان بسط محور شباهتهایی دارد. در هر دو دوره اول و سوم مملکت در تمامی بخشهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی با سطوح مختلفی از تهدید روبرو بوده است. در سطح خارجی نیز به رغم آنکه کشور از نظر تهدیدات مستقیم نظامی به آرامش نسبی رسیده است، ولی همواره با کارشکنیها و چالشهای گوناگون روبرو بوده است. تفاوت دوره ی جدید با دو دوره ی پیشین در مسئله تهدیدات در این می باشد که بسیاری از نگرانیهای جدید از درون سیستم برخاسته اند. لذا نمی توان به آسانی مشروعیت آنها را به زیر سؤال برد. خلق توقعات فزاینده و عدم پاسخگویی همه جانبه دولت به آنها می تواند به خلق تصور ناکارآمدی در سیستم بینجامد.

تحولات انجام گرفته در سطوح سه گانه فوق الذکر به تبع خود سیاستهای امنیت ملی نظام را نیز مورد تأثیر قرار داد. با توجه به این تحولات باید گفت که برخلاف دو دوره قبلی که به ترتیب

«اصول خالص انقلابی» و «مقتضیات جنگی» راهنمای اصلی سیاستهای نظام بودند، در دوره جدید ضرورت‌های نوینی خلق شدند که به شدت آرمانهای اولیه را در تنگنا قرار داده‌اند. در دوره جدید شرایط وخیم بر جای مانده از جنگ و لزوم پاسخگویی به انتظارات و توقعات فزاینده‌ی جامعه از یک طرف و حجم بالای مشغولیت‌های بیرونی، نقطه پایانی بر سادگی سیاست و سیاست‌گذاری‌های پیشین گذاشت. پیچیدگی‌های موجود در شرایط تحمیلی جدید به صورت طبیعی مستلزم درگیری‌های فزاینده و دستیابی به راه‌حلهای متنوع و پیچیده‌ای می‌باشد. تا قبل از این دوران، به محض اولویت دار شدن یک مقوله، بسیج منابع و سیاست‌گذاری‌ها برای دولتمردان چندان مسئله بخرنجی نبود. ولی در دوران جدید حتی با اولویت دار شدن یک مقوله، بی‌توجهی به سایر امور، هزینه‌های فراوانی را به دنبال دارد. ضرورت‌های جدید ایجاب می‌نماید تا میان ارکان سه‌گانه اهداف، مقدرات و تهدیدات در سیاست‌های امنیت ملی ارتباط لازم برقرار گردد. در این دوره این ضرورت‌ها به گونه‌ای عمل نمود که این باور شکل گرفت که تنها با رسیدن به توانمندی ملی و بهره‌وری شایسته از امکانات و منابع می‌توان به آمل انقلابی اندیشید. لذا با در نظر گرفتن توازن لازم میان امکانات و محدودیت‌ها به ناچار باید متوجه تصمیمات و شرایط محیطی نیز باشیم. مخصوصاً به این دلیل

که این محیط اولاً در پذیرش وضعیت ما محتاط است و ثانیاً از نظر توانمندی‌های گوناگون نسبت به ما دارای برتری‌های نسبی می‌باشد. بر این اساس در دوره‌ی سوم هر سه بعد هدف‌های اعلام شده، مقدرات ملی و تهدیدات موجود در سیاست‌های ملی تعیین‌کننده بوده‌اند. البته برخوردهای هژمونیک با هدف‌های اعلامی و سیطره بخشیدن به یک هدف محوری باعث شده است تا شاهد ظهور و بروز تمامی هدف‌های ملی در تدوین سیاست‌های ملی نباشیم. ولی آنچه که واقعیت داشت این بود که سیاست‌های امنیت ملی بالا‌جبار هم تابع اصول اعلام شده بوده‌اند و هم تابع برآوردهای استراتژیک نظام از سطح مقدرات ملی و محدودیت‌های موجود بوده‌اند.

عدول از ایستارهای صرف ایدئولوژیک و تعهدگرایی گذشته و پیروی از اصول «عملگرایی» و «مصلحت‌جویی» زمینه‌ساز سیاست‌های امنیت ملی در دوره جدید بود. به رغم اهمیت داشتن علائق «امت محورانه» و حتی استمرار عملی برخی از جنبه‌های این مسئله در سیاست‌های نظام (نظیر موضع ایران در قبال فلسطین) عمدتاً تلاش دولتمردان در عرصه سیاست‌گذاری‌ها، متوجه پاسخگویی به نیازهای درونی و توانمندسازی از یک طرف و برطرف‌سازی محدودیت‌های بیرونی، براساس اصل مصلحت، از طرف دیگر بوده است. در تمامی این سالها، رفتار کلان نظام براساس برنامه‌های مدون توسعه‌ی ملی، تنظیم گردیده‌اند. در سطح خارجی تنش‌زدایی و

سیاستهای اعتمادسازی، از همان پایان جنگ شروع شد و به تدریج با شدت و حدت بیشتری تداوم یافت. موفقیت‌های دیپلماسی ایران در دوره جدید به هیچ وجه قابل مقایسه با دو دوره پیشین نمی‌باشد.

در مجموع می‌توان سیاستهای درونی این دوره را بیشتر معطوف به نیازمندیهای موجود و آسیب‌پذیریهای فزاینده دانست و سیاستهای بیرونی را معطوف به فشارهای محیطی از یک طرف و دغدغه‌های ملی برای عبور از انزوای گرای پیشین از طرف دیگر، تصور نمود. میان این سیاستها و ابزارهای ملی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. نقطه اتکاء سیاستهای درونی، عوامل قدرت‌زایی نظیر نفت و هویت ملی، اسلامی، محسوب می‌گردد و در سطح بیرونی، عواملی نظیر دیپلماسی و ژئوپلیتیک کشور کاملاً جدی گرفته می‌شود. برای اطمینان ملی از تهدیدات محیطی، استراتژی بازدارنده دفاعی در تمامی این دوره از سوی مسئولین کشور پیگیری می‌شود. این استراتژی در عین بهره‌مندی از توانمندیهای درونی، متوجه تهدیدات محیطی است.

فرجام

نگاه اجمالی به ملاحظات امنیت ملی در دوره‌های سه‌گانه این واقعیت را به اثبات می‌رساند که هر چه از زمان می‌گذرد، «منش استراتژیک» نظام قوی‌تر می‌شود. این مسئله در سایه ادغام سه مؤلفه‌ی اساسی بحث یعنی

اهداف و اصول امنیتی، مقدمات ملی و تهدیدات و آسیب‌پذیریهای امنیتی در سیاستهای ملی معنی پیدا می‌کند. در دوره گفتمانی بسط محور به رغم طرح اهداف کلان و استراتژیک، نحوه‌ی سنجش این اهداف با سطح مقدمات و تهدیدات دچار مشکل اساسی بود. ذات آرمان‌خواهانه نظام باعث می‌شد تا نسبت به توازن لازم میان این دو سطح دقت لازم صورت نگیرد. با این حال با توجه به درگیریهای فزاینده نظام در سطوح داخلی و خارجی، در عمل این تهدیدات بودند که مبنای عمل بیشتر سیاستهای ملی بودند. گذار از این تهدیدات شرط لازم برای رسیدن به تحقق آن آرمانها محسوب می‌گردید. در دوره دوم، «تهدید عریان بیرونی» باعث شد تا چاره‌ای جز تأثیرگذاری ملاحظات واقعی بر سیاستهای ملی وجود نداشته باشد. هر چند که این مسئله با اکراه از سوی مردم و مسئولین مورد قبول قرار گرفته بود. کما اینکه در بسیاری از مراحل جنگی، بروزاندیشه‌های آرمان‌خواهانه، راهنمای عملی سیاستگذاران جنگی بود. در هر حال جنگ ایجاب می‌نمود که «اندیشه تهدید» بر مجموعه‌ی سیاستگذاران ملی اثرگذار باشد. وحدت نظام و مردم نسبت به «مسئله تهدید» باعث شده بود تا حتی در سیاستهای غیرجنگی نیز، ملاحظات ضروری جنگ تأثیرگذار باشد. ولی غلبه کامل تهدید بر سیاستهای ملی، در دوره گفتمانی رشد محور یا توسعه دچار چالش اساسی گردید. در این دوره،

بازسازی خرابیهای ناشی از جنگ و توقعات فزاینده نسبت به رشد و توسعه ملی باعث شد تا علاوه بر توجه به تهدیدات، پیشبرد اهداف اعلامی نظام نیز مدنظر سیاستگذاران قرار گیرد. اجبارهای عملی و فروکش نمودن جو ایدئولوژیک گذشته این زمینه را فراهم ساخت که برای «طراحی استراتژیک» همزمان به هر سه بعد اهداف، مقدورات و محدودیتها توجه شود. به نظر می رسد هنوز هم نسبت به چگونگی استخراج و تنظیم استراتژی ملی دچار کاستیهای عدیده ای باشیم. استخراج ارزشهای ملی و منافع ملی، برآورد استراتژیک از وضعیت موجود در تدوین سیاستهای ملی، مقدمات طراحی استراتژی امنیت ملی محسوب می گردند. در طراحی استراتژی امنیت ملی نیز باید به همه ابعاد دفاعی-امنیتی، سیاسی، فرهنگی-اجتماعی، اقتصادی، و... توجه داشت. تأکید بر یک بعد و فراموشی ابعاد دیگر هیچ جایگاهی در ایجاد «امنیت ملی پایدار» نخواهد داشت. این مسئله در بسیاری از مواقع موجب در رأس نشانیدن غیرحقیقی یک مقوله خواهد شد. این فرایندها همواره موجب «انحراف استراتژیک» و تقبل هزینه های فراوان و از دست رفتن فرصت های گوناگون می شوند.

حجم بالای تقاضاهای درونی و فشارهای بیرونی به نوبه ی خود در فرایند زمانی تأثیرات تعیین کننده ای بر فروکش کردن ایستارهای هژمونیک نسبت به مقوله امنیت ملی خواهند

گذاشت. در این صورت کوتاه آمدن از منشهای گذشته روال طبیعی خواهد بود. در چنین فضایی برای حل و فصل مسائل غیرمترقبه جدید چاره ای جز توسل جستن به سیاستهای حل المسائلی و کوتاه مدت نخواهد بود. این سیاستها می توانند ضربات جبران ناپذیری بر روندهای استراتژیک وارد سازند. لذا ضروری است با دیدگاهی همه جانبه نسبت به ارزشهای ملی و برآوردهای دقیق و واقعی از مقدورات و محدودیتهای ملی، نسبت به چگونگی در پیش گیری استراتژی امنیت ملی و استنتاج آن از مجموع سیاستهای ملی، عمل نمود.

پانوشتها

- ۱- برای مطالعه چرایی عدم شکل گیری استراتژی امنیت ملی در دوره ی پهلوی رجوع شود به: سیدحسین ولی پور زرومی، «موانع شکل گیری استراتژی امنیت ملی در دوره ی پهلوی دوم»، مجله سیاست خارجی، شماره ۳، (پاییز ۱۳۸۱)، صص ۷۲۶-۶۹۷.
- ۲- جان بیلیس و دیگران، *استراتژی در جهان معاصر*، ترجمه کابک خیبری، (تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲)، ص ۲۳.
- ۳- امام خمینی (ره)، *صحیفه نور*، جلد ۱۲، صص ۲۷۵-۲۷۴.
- ۴- محمد حسین بهشتی، «مکتب گرای و ملی گرای» در کتاب *سخنرانیهای شهید مظلوم آیت الله بهشتی*، (بی نا، بی تا)، ص ۲۴.
- ۵- رجوع شود به محمدرضا دهشیری، «چرخه ی آرمانگرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *مجله سیاست خارجی*، سال پانزدهم، ش ۲، (تابستان ۱۳۸۰)، صص ۳۸۰-۳۷۴.
- ۶- امام خمینی، *صحیفه نور*، جلد ۱۹، ص ۲۵۰.
- ۷- امام خمینی، *صحیفه نور*، جلد ۱۳، ص ۱۰۹.
- ۸- محمد جواد لاریجانی، *مقولاتی در استراتژی ملی*، (تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹)، ص ۲۰.
- ۹- حسین اردستانی، *تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق: تنبیه متجاوز*، (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷۹).
- ۱۰- به عنوان مثال رجوع شود به مقصود رنجبر، «گفتاها امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال سوم، ش ۹، (تابستان ۱۳۷۹)، صص ۹۲-۶۴.